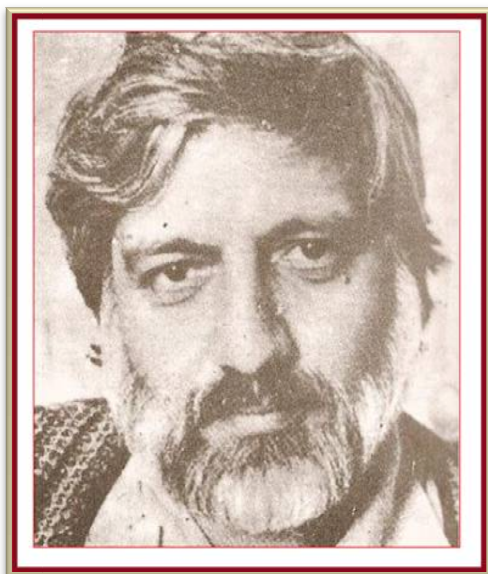


از مقاومت تا انقلاب، از انقلاب تا پیروزی در ضرورت اوضاع کنونی

نگارش: زنده یاد عبدالقیوم رهبر



نشر و ارسال به خروش رعد: کمیته فرهنگی و تحقیق تئوریک (ساما)

بازتایپ: سهراب هوادار (ساما)

تاریخ دلو ۱۳۹۵ش

از مقاومت تا انقلاب، از انقلاب تا پیروزی در ضرورت اوضاع کنونی

در لحظه حساس کنونی که جنبش خروشان مقاومت پرشکوه مردم قهرمان ما علیه تجاوز گران سوسیال فاشیست روسی و مزدوران شرف باخته آن جبراً در گرداب مانورها و حرکات سیاسی - دیپلماتیک سیستم امپریالیستی جهانی، مؤثرات منطقه ای و بین المللی افتاده با در نظر داشت نابسامانی ها و مشکلات چند جانبه جنبش مقاومت، تاریخ بار دیگر زنگهای خطر وحشتناکی را بالای سر مردم ستمدیده، جانباز و بخون نشسته ما به صدا در آورده است!

بالای سر ملتی که: در راه تحقق آرمان والای آزادی و دفاع بی نظیر از هویت ملی اش با تقدیم خون هزاران هزار مرد و زن آزاده، نگارش گر خط درخشان مقاومت و پایداری در معراج کنگره قرن حاضر، ترسیم کننده شکست کشوری بزرگ امپریالیستی به دست ملتی کوچک، فقیر، عقب نگه داشته شده، اما مصمم، استوار و به پا خاسته است.

در شرایطی که امپریالیسم جنایت گستر روس برای گریز از بحرانات و مشاغل فراگیرش و با هراس از تعالی و تکامل جنبش مقاومت به انقلاب واقعی و همه جانبه مردم می کوشد تا جنبش مقاومت برحق مردم ما را در میان هیاهوی معامله گری های جدید امپریالیستی و ارتجاعی و در سایه تبانی با امپریالیسم رقیب، با ادای "مصالحه طلبی" دولت مزدور، منحرف ساخته و نابود گرداند، لازم است تا مقوله انقلاب و پیروزی واقعی را با خط درشت روی درفش رزم ستمکشان و محرومان مجاهد کشور نوشته و بر تارک جنبش مقاومت به اهتزاز در آوریم.

بنابراین ضرورت، ما می کوشیم در این مقاله به ادامه مقالات قبلی پیرامون مسئله انقلاب و پیروزی، در ارتباط با اوضاع کنونی مکث نمائیم.

یکم: انقلاب چیست و چرا باید جنبش مقاومت کنونی ما منتج به انقلاب رهایی بخش واقعی شود؟

انقلاب را در پهنای هستی بطور کل میتوان عملیه دگرگونی و تغییر اساسی، ماهیتی و بنیادی اوضاع و پدیده ها تعریف کرد، که در عرصه تحولات اجتماعی انسانی به معنای تغییر اساسی و هدفمند جامعه از طریق واژگونی قهری یک نظام سیاسی (اقتصادی - اجتماعی) و اعمار نظام جدید بر ویرانه های آنست.

هر جریان مبارزاتی، حرکت شورشگرانه اجتماعی و خیزش های مبارزه جویانه توده ای که بالاخره منجر به چنین تغییر اساسی نشود، در اصل نمی توان آنرا حرکت پیروزمند انقلابی دانست؛ که با این حال بسا از حرکت های اجتماعی نیز با وجود جانفشانی های فراوان ممکن نتایج بسیار بد و فاجعه آمیز را به همراه داشته باشد، چه بارها در گذشته و حال به شهادت تاریخ انقلاب و قیام های عظیم توده های محروم و حاصل رنج شان مورد دستبرد نیروهای غیر انقلابی و یا ضد مردمی و مستبد قرار گرفته و انقلاب از وسط راه ربوده شده است.

هر انقلاب پیروزمند دارای دو جنبه اساسی به هم مرتبط است، که باید در جهت یک سمت اساسی رهاییبخش و زندگی ساز حرکت نماید.

بر پایه این دو جنبه اساسی مسأله "هدف" و وسیله در انقلاب توضیح می شود. یکی جنبه تخریبی، واژگونی و ویرانگری انقلابست، یعنی انقلاب باید دستگاه دولتی (دولت استعماری و یا ارتجاعی و ضد مردمی) را که وسیله سرکوب توده های میلیونی مردم است، از پایه فرو ریزد. نهاد ها و نموده های اسارت بار و ارتجاعی وابسته به این نظام را در تمام ساحات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی ویران نماید.

این یگانه راه رسیدن به هدفست. این راه از میان آتش و خون میگذرد. تجارب و جریانات مبارزاتی انسان ها در سیاق تاریخی این حکم را مسجل گردانیده که استعمار گران خونریز، مستبدین ستمگر و امپریالیست های غارتگر هیچگاه حقوق حقه ملت های دربند و حقوق ستمکشانشان رنجبر را به رضا و رغبت نداده و نمی دهند. بر پایه همین تجارب است که گفته اند: حق داده نمی شود، بلکه گرفته می شود!

امپریالیست ها و ستمگران فقط با فرمان گلوله مجبور میشوند تا حقوق خلق ها و ملت های بپا خاسته را به رسمیت بشناسند. از اینجاست که توده های مظلوم و ستمدیده ناگزیر باید دست به سلاح ببرند و از طریق جنگ بیرحمانه قاطع و درازمدت، با فداکاری از شورشگری، قیام و مقاومت تا پیروزی انقلاب واقعی رهسپرنند.

این وسیله و اسلوب دگرگونی و انقلاب است. هر برداشتی غیر ازین در مورد شیوه انقلاب و آزادی ناشی از دید نادرست تاریخی - اجتماعی به قضایا می شود، که با تخیل گرائی خود فریبانه و مردم فریبانه مبارزین آزاده و مجاهدین بپا خاسته را در سراب وادی ابهامات گوناگون سرگردان میسازد.

جانب دیگر، جنبه اعمار و سازندگی انقلابست. یعنی با اعمار تأسیسات جامعه جدید با نظام جدید، نظامی که بتواند شرایط مساعد مبارزاتی را برای افراد انقلابی جامعه مهیا سازد. شرایطی که آزادی واقعی برای کشور، دموکراسی، خوشبختی، رفاه و ترقی برای مردم محروم و رنج دیده به ارمغان آورد.

این هدف و مضمون انقلابست! بدون تحقق این هدف، انقلاب از مضمون و محتوای اصلی خود تهی میگردد.

بی توجهی و ناآگاهی درین زمینه عمدتاً نیرو های رزمنده را جنگ جویانی بار می آورد که در محور جنبه تخریبی و ویرانگری می چرخند و با غرق شدن در مسائل صرف جنگی، قضایای انقلاب در مدار اصل جنگ برای جنگ، و نه جنگ برضد جنگ و برای زندگی واقعی، در سطح جنگ ناهد فمند و یا مقاومت صرف گیر می کند. درینصورت امکان هر نوع استفاده سوء از چنین نهضتی زیاد است که حتی حاصل رنج جانبازان فداکار انقلاب را بر ضد خود انقلاب کننده گان اصلی بر میگردداند.

لهدا، خیزشهای مبارزه جویانه انقلابی چه در شکل ملی آزادیخواهانه و چه در شکل مبارزات اجتماعی درون ستیزانه باید دقیقاً این دو جنبه به هم مرتبط انقلاب را متحقق سازند. این دو جنبه در مجموع پروسه کلی انقلاب و تحول عمیق را بیان میدارد که عموماً از دو دوره عبور نموده است.

- دوره قبل از کسب قدرت سیاسی

- دوره بعد از کسب قدرت سیاسی

گرچه مسائل مربوط به این دو دوره و روابط فی مابین شان، با تجارب متعددی که در زمینه انقلابات موجود است، میتواند منحیث یک مسأله مهم تحقیقاتی مورد ارزیابی قرار گیرد؛ چه انقلابات بزرگی توأم با رشادت ها و فداکاری های فراوان در دوره بعد از

کسب قدرت پایش به گل مانده و آنچنان در میان انحرافات، رفورمیسم و موثرات بین المللی گیر کرده که اساساً چهرهٔ پیشین آن قابل شناسایی نیست. ولی ما درین بحث فقط گوشهٔ خاصی از آنرا غرض روشن شدن بیشتر ضرورت های آگاهی انقلاب خود ما در نظر خواهیم گرفت.

با آنکه هریک از این دو دوره عمدتاً وسائل اشکال مبارزاتی خاص خود را متناسب با وظایف مشخص و نیازمندیهای اساسی خود دارند، ولی در انقلاب آزادیبخش و جنگ های طولانی توده ای در خلال یک پروسهٔ اساسی درازمدت، وظایف دورهٔ دوم در دورهٔ اول شکل گرفته، و متحقق می شود. یعنی در پهلوی مدلهائی از تشکل ها و سازماندهی های سیاسی ضد انقلابی موجود، تأسیسات و نهاد های انقلابی و آزادیخواهانه نیز در ساحات مختلفهٔ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و... ادامه و در شکل خاص خود پیاده می شود. همان طوری که بسا امور اساسی که عمدتاً مربوط به دورهٔ نخست است، ممکن است در تحت شرایط معینی تا دورهٔ دوم موکول و موجل بماند.

و اما در زمانهٔ ما! عصریکه امپریالیست ها به ویژه درین برههٔ زمانی با استفاده از امکانات مخوف نظامی، اقتصادی، سیاسی – تبلیغاتی شبکه های جاسوسی و... توانسته اند در گستره ی جهانی پنجه های کثیف و خونچکان خود را در اساسی ترین رگه ها و شئون جوامع عقب نگهداشته شده فرو کنند و با خون گیری تاراجگرانه تحرک، پویایی و آهنگ رشد طبیعی شان را مانع گذاری نمایند – تکامل مستقلانهٔ مبارزات آزادیخواهانه و انقلابی از پیچیدگی و تعقید خاص برخوردار است که باید راه صعب العبوری را بپیماید. در چنین شرایطی فقط آن نهضت های آزادیخواهانه و انقلابی قادرند راه به سر منزل مقصود برند که برعلاوهٔ قاعده ئی وسیع توده ای در رأس، به وسیلهٔ ستاد پیشتاز و رهگشائی هدایت شوند که ضمن خود آگاهی علمی اجتماعی، آگاهی لازم را نسبت به انقلاب و امپریالیسم در تمام ادوات و اطوارش داشته باشد.

لذا باید به جنبش مقاومت خود نیز از این زاویه نگرشی پژوهشگرانه نمود.

جنبش مقاومت مردم قهرمان ما که در جریان نبرد کبیر میهنی برضد تجاوز گران روسی و مزدورانش، به حق طلایه دار پایداری و مقاومت در ربع اخیر قرن حاضر شده و چون نگین خون رنگی بر تارک جنبش های ضد امپریالیستی می درخشد، باوجود جان سختی و ظرفیت بزرگش، بنابر عوامل چند جانبه، تاهنوز تا افق لازم یک انقلاب واقعی تکامل نکرده است و نتوانسته خود را از قید و بند نیروهای تاریخزدهٔ ارتجاعی وابسته و انحصار طلب رهایی بخشد. و هرگاه راه تکامل لازم خود را نپیماید، علماً و منطقاً در منجلاب توطئه ها، نیرنگ ها و سیاست بازی ها گیر می کند و تامتدت ها راه به سرمنزل مقصود نمیبرد.

با اینحال و به تاسی از مطالب متذکرهٔ فوق میپردازیم به این مسأله که: چرا باید جنبش مقاومت کنونی مردم ما منتج به یک انقلاب رهائیبخش واقعی شود؟

تاریخ افتخار آفرین ملت قهرمان ما از زمانه های دور تا امروز مشحون از مبارزات دلیرانه ایست که در مقاطع مختلفهٔ تاریخی مردم آزادهٔ ما از خون و گوشت خود دیوار نفوذ ناپذیری در برابر مهاجمین تجاوزگر ایجاد نموده و از این طریق درس های فراموش ناشدنی ای به یورش گران مهاجم داده است.

ولی این مبارزات با وجود جانفشانی ها و جانبازی های بی نظیر ستمکشان افغانستان، بخاطر نبود رهبری سالم و یک ستاد رهنما و رهگشا – قاطع و مردمی که در متن این پیکار های آتشین پخته شده باشد، نتیجهٔ لازم و انقلابی را به مفهوم رهایی واقعی به همراه نداشته است. بلکه بخاطر سنگینی حاکمیت چرکین نیروهای ارتجاعی عقب گرا، استفاده جو و غیرمردمی بر این جنبش ها،

محصول خونهای پاک رهروان صدیق حق و آزادی به غارت رفته و بجای ایجاد جامعه آزاد و استقرار نظام مردمی، بناهای ظلم و ستم به شکل جدیدی محکمتر شده و برپایه نوکر منشی سلاطین خودکامه و خیانت پیشه، کشور ما در سایه ظلمت بار قدرت های بیگانه قرار گرفت و استعمار در شکل جدیدی حاکم مقدرات ملی ما شد.

بدینصورت به شکل غمباری نهضت های آزادیخواهانه ستمدیدگان رنجبر افغانی در نوبت های چند و در مراحل سرنوشت ساز و حساسی که دشمن تجاوزگر زبون گشته و در آستانه شکست قطعی قرار گرفته بود، از مسیر اصلی و انقلابی منحرف و مورد دستبرد نیرو های ارتجاعی و مزدوران استعمار قرار گرفت. در نتیجه جامعه و مردم زحمتکش ما به ازاء رهایی واقعی در منجلا ب ستمگری و استثمار دوگانه درونی و بیرونی مجدد افتاد.

از یکسو پالهنک سیاه طبقات حاکم ارتجاعی و از سوی دگر و در پیوند به آن زنجیرهای ظالمانه استعمار بر اندام سترگ خلق قهرمان ما پیچیده شده، این دو نیرو به مثابه دو تیغه یک قیچی بدن خلق ما را زخم آلود ساخته و رشد و تکامل مستقلانه جامعه و پویائی ترقیخواهانه آن را به طور وحشتناکی لجام زده است.

برین بنا، با وجود ظرفیت پشتتازی اعجازانگیز مبارزاتی ضد استعماری، کشور عزیز ما در میان کشورهای جهان در قطار عقب مانده ترین ملل و کشور ها قرار دارد و مردم زحمتکش ما در فقر و بدبختی و محرومیت جانگدازی بسر برده اند. این عقب ماندگی و فقر، آن زمینه مساعدیست که در بستر آن طبقات حاکم و ارتجاع بومی به سرمایه اندوزی لمیده است، و استعمارگران امپریالیست تخم گذاری کرده کانال های بهره کشی و استثمار خود را بر شاهرگ های هستی جامعه ما وصل کرده اند. بدینترتیب کشور ما بشکل نیمه استعماری مدتهای طولانی میدان رقابت امپریالیست ها بوده است، که از یکسو امپریالیسم روس و از سوی دیگر امپریالیست های غرب برای چپاول منابع طبیعی دست نخورده ثروتهای مادی و مواد خام در محیط رقابت آمیز استعمارگری با صدور سرمایه های امپریالیستی، صدور کالا و وسائل نظامی و وابستگان سیاسی - فکری خود بر کشور ما هجوم آوردند.

قدرت های بی عرضه، خیانت پیشه و گدا صفت حاکم نیز مطابق این اوضاع کوشیدند خود را طوری در اختیار امپریالیست ها قرار دهند تا حالت تعادل مراعات شود. برپایه این واقعیت گاهی این یکی در جانی جلو می رفت و گاهی آن دیگری در جایی دیگر.

امپریالیسم نخواستۀ روس از دهۀ پنجاه این قرن نیز بر این اساس برای پیشی گرفتن از رقیب با در پیش گرفتن شیوه های گوناگون استعماری، افغانستان را به عنوان منطقه استراتژییک و دارای اهمیت سوق الجیشی آسیای جنوبی، در نقشه جهانگشایی خود مشخص ساخت. و برای تسلط بدون چون و چرا و به زیر سیطره در آوردن کامل آن به کار جامع الاطراف استعماری در ساحات مختلفه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی پرداخت و بدین وسیله اساسات انقیاد و وابستگی کشور ما را طی این مرحله ریخت.

سوسیال امپریالیسم روس بعد از این نفوذ همه جانبه امپریالیستی با در نظر داشت اوضاع نابسامان داخلی، اوضاع آشفته منطقه و بین المللی، لحظه حمله را تشخیص داد و بعد از تثبیت مزدوران خود باندهای (خلق و پرچم) بر اریکه قدرت سیاسی برای جلوگیری از نابودی آن ها به شکل عریان و گستاخانه با لشکر کشی وحشیانه ننگین ترین تجاوز را مرتکب شده است. روسها به خیال این که میتوانند با اغواگری و کشیدن ماسک نقاشی شده با شعارهای ترقی خواهی، کمک انترناسیونالیستی و جامعه گرایی، بر چهره امپریالیستی خود، خلقهای محروم را بفریبند، خود در کام آتش رزم آوران محروم و ستمدیده افغانستان افتادند. فرمان تاریخ چنین بود تا همانطوری که در آغاز قرن ملت سلحشور و آزاده ما موظف به شکست افتضاح آمیز تجاوزگران امپراطوری بریتانوی شد؛ در اخیر قرن نیز قرعه فال به نام نامی مردم قهرمان ما زده شد تا امپریالیسم گستاخ و دهن دریده ای را ادب کند که نه تنها خون

میلیون ها انسان بیگانه ما را بخاطر اهداف جهان گشایانه اش می ریزد، که به خلق خود نیز خیانت بس هولناکی را مرتکب شده است.

مردم آزاده و دلیرما به این فرمان زمان نیز پاسخ بجا داده است و با نبرد سهمگین خود می رود تا پوزۀ امپریالیسم استعمارگر "شرق" را نیز بر خاک بساید و درس جدیدی را در صفحه های تاریخ به یادگار گذارد. این درس های تاریخی دو جانب دارد.

از یکجانب درسی برای ستمگران تجاوزگر تا فکر تسخیر افغانستان - این لانه عقابان آزاده- را دیگر در سر نه پروراندند. چنانچه هم اکنون صدای این درس آموزی از میان کاخ کرملمین بلند شده است. روسها اکنون میگویند با تجربه که از افغانستان داریم، بعد از این در هر کشوری که بخواهیم تجاوز کنیم چندین بار می اندیشیم و با احتیاط بیشتری نیروهای نظامی خود را داخل آن کشور می نمائیم.

و اما از جانب دیگر یعنی جانب اصلی و حیاتی آن درس برای رنجبران و ستمکشان آزاده افغانستان - که جنگنده های اصلی و ارتش واقعی این نبرد اند - می باشد تا با آموزش از این تجارب تاریخی با تمام توان بکوشند، تا از خیانت های بزرگ ملی و غارت رفتن حاصل رنج و خون شان جلو گیرند و نگذارند که تجارب تلخ تاریخی مردم ما تکرار شود. این درسی است که توده های میلیونی مردم بلاکشیده ما بایستی بگیرند که عوامل اساسی استعمار و ستمگری در داخل کشور است تا این ریشه ها در داخل سوختانده نه شوند، تا بساط ظلم و ستمگری، استبداد، اختناق در هر شکل و شیما در درون و از اساس فرونریزد و تا ستمکشان افغانستان خود حاکم سرنوشت خود نشوند، استعمار و ستمگری همچنان پابرجا باقیمانده و دروازه ها بر روی هجوم و تجاوز استعمار گران امپریالیست باز خواهد ماند. یعنی اگر آنرا از در هم بیرون بیندازیم، از پنجره دوباره داخل می شود. چنانچه بارها استعمار گران مهاجم را بیرون ریخته ایم، ولی استعمار زاده گان بر اریکه قدرت نشستند. این درسیست که مردم قهرمان ما باید بدانند که برای اعمار جامعه آزاد، آباد، شگوفان و مترقی باید انقلاب کرد و این انقلاب را پیروز مندانه به انجام رساند.

بر اساس همین دلایل است که میان جنبش مقاومت و انقلاب واقعی فرق های معینی را باید قایل شویم. هر انقلاب آزادیبخش در ذات خود یک جنبش مقاومت ضد امپریالیستی است و بدون این جنبش نمی تواند این انقلاب وجود داشته باشد. ولی هر جنبش مقاومت یک انقلاب کامل و واقعی نیست، بلکه باید به این انقلاب ارتقاء نموده و تبدیل شود. اگر یک جنبش ضد استعماری به یک انقلاب آزادیبخش ضد امپریالیستی وضد ارتجاعی نینجامد، نیمه کاره مانده و نتایج لازم را ببار نمیآورد.

حال در آئینه این واقعیات مشخصاً جنبش مقاومت کنونی خود را در نظر می گیریم:

ما بارها گفته ایم که سوسیال امپریالیسم در کشور ما به شکل یک سیستم و نظام استعمارگرانه عمل می کند. مثلاً این سیستم در ساحة سیاسی دست به فعالیت گسترده در اشکال متعدد میزند، برای این سیاست ها تبلیغات می کند. می گوید ما صلح طلب و ترقی خواه هستیم، ما تمدن پسند و غریب نواز می باشیم و از این طریق دست به مانور های سیاسی می زند تا شکست خود را در ساحات دیگر جلو گیرد.

در ساحة اقتصادی با نوعی رفورمیسم استعماری دست به اصلاحات اقتصادی می زند که در نتیجه آن با ظاهر فریبی اقتصاد کشور ما را با هزار و یک رشته وابسته به اقتصاد امپریالیستی روسیه می سازد.

در ساحات فرهنگی به مسخ و استحاله فرهنگ ملی و غرور انگیز ما می پردازد تا از انسان آزاده افغانی شخصیت بی هویتی بسازد که شیفته زرق و برق فرهنگ امپریالیستی روس شود.

در ساحت نظامی در تلاش بوده است تا از افغانستان منحيث تخته پرش به سوی بحر هند و منطقه خاور میانه استفاده نماید . و اردوی افغانستان را به شکل ارتش مزدوری در آورد و نقش مهره ای از ماشین غول پیکر نظامی روس را داشته باشد و همین طور تا آخر...

لذا درسهای متذکره و آزمون های عملی به ما می آموزد که برای طرد تجاوز و شکست استعمار و رهایی واقعی از قید و بند امپریالیستها باید این سیستم را در هم شکست، و برای درهم شکستن این سیستم یک انقلاب واقعی ضرورت است. انقلابی که این گونه سیستم های استعماری و ضد مردمی را از پایه سرنگون و بساط آنها از جامعه برچیند. از جائیکه در برابر هر انقلاب آزادیبخش، دولت استعماری و ضد مردمی به عنوان آله سیادت و مجری این سیستم است، لذا نخست از همه باید این گونه دولت را از قدرت به زیر افکند و به جای آن دولت مستقل، آزاد، مردمی و مترقی برپایه ی اتحاد وسیع نیروهای مستقل، آزاد، میهن دوست و انقلابی را بنیاد نهاد.

این است یگانه راه پیروزی واقعی که میتواند چاره دردها و شکنجه های ملت در بند و زجر کشیده ما باشد که سال ها بر گرده خود دو کوه گران ستمگری را از بیرون و درون حمل کرده است.

پس بنابر این ضرورت باید گفت که جنبش مقاومت کنونی خلق قهرمان ما با در پیش گرفتن شعار اساسی انقلاب آزادیبخش ضد استعماری، ضد وابستگی و ضد ارتجاعی باید تا پیروزی کامل یک انقلاب واقعی راه ببیماید. این راهیست که همه توطئه ها و معامله گری های امپریالیستی را خنثی و آرمان مردم آزاده و ستمکش ما را می تواند در عمل متحقق سازد.

دوم: عوامل بازدارنده این امر و تبانی ابرقدرت ها برای جلوگیری از این انقلاب و پیروزی:

جنبش مقاومت مردم با ایمان ما طی ده سال نبرد جانبازانه و سهمگین یک بار دیگر ظرفیت تاریخی مبارزاتی ضد تجاوزات بیگانه ملل اسیر را در عصر امپریالیسم به نمایش گذارد. اکنون امپریالیست هائی که گوش شنوا هم برای فهم اینگونه عکس العمل و شنیدن غریو خشمگین پیکار گران فاتح ما نداشتند، با چشم سر سوختن تجاوزگران فراری را در شعله های سرکش جنگ ضد تجاوزی مشاهده می کنند.

اما همانطوریکه در رابطه با سیستم استعماری اشاره رفت، این عقب نشینی ارتش اشغالگر به معنی دست کشیدن کامل از استعمارگری و به زیر سیطره کشیدن کشور عزیز ما نیست، بلکه دقیقاً با تشخیص عکس العمل مشتعل یاد شده، کشور عزیز ما در آغاز مرحله جدیدی از حبله های استعمار و استثمار خلق محروم ما قرار گرفته است. که با خدعه و نیرنگ زیر شعار ایجاد "دولت ائتلافی" و "مصالحه ملی" مناصب چندی برای نیروهای ارتجاعی وابسته تعارف می شود. امپریالیسم روس می خواهد با شیوه های نو استعماری برنامه های جهنمی خود را به مرحله اجرا گذارد: اگر با تیغ برهنه نشد دشمن را میتوان با پنبه سر برید، در این منطق جدید می خواهد در اصل هم آغوشی استعمار و ارتجاع شکل بگیرد.

برای روشنایی این مسائل لازم است تا در قدم نخست عوامل مثبت و قوت جنبش مقاومت مردم ما را که اساس عقب نشینی نیروهای اشغالگر روسی را می سازد و آن ها را مجبور به تغییر سیاست ها به شکل چرخش های سیاسی و مانور در این زمینه کرده است، برشمریم.

- در ابتدا نقاط اساسی را نشانه گیری نموده و به تعاقب آن نقاط ضعیفی را نام بریم که مانع پیروزی واقعی مردم ما در مقطع کنونی می شود و به عکس برای دشمن زمینه مانورهای سیاسی را به شکل خطرناکی مهیا ساخته است.

- عوامل مؤثریکه در جهت شکست روس و تغییر سیاست های استعماری اش عمل می کند:

- ۱ - همگانی شدن مقاومت مسلحانه با پایه وسیع اجتماعی و توده ای که باعث تجرید دشمن شده است.
 - ۲ - ضربات بزرگ نظامی که مبارزین پرشور و جهادگران آزاده در اشکال مختلف طی ده سال مقاومت سرسختانه بر پیکر ارتش اشغالگر و مزدورانش وارد آورده اند.
 - ۳ - روحیه بلند مبارزاتی نیروهای مسلح مردمی و ضعف مورال رزمی دشمن.
 - ۴ - صدمات چاره ناپذیر سیاسی دشمن.
 - ۵ - تلفات جانی نیروهای دشمن و انعکاس آن میان مردم شوروی و فشاری که ازین ناحیه بر حزب و دولت شوروی وارد آمده است.
 - ۶ - خسارات بزرگ و تحمل ناپذیر اقتصادی دشمن.
 - ۷ - هراس دشمن تجاوزگر از گیر کردن در "منجلاّب" جنگ توده ای طولانی و کسب هژمونی نیروهای اصیل انقلابی در رهبری آن.
 - ۸ - بلند رفتن مهارت رزمی نیروهای مقاومت.
 - ۹ - بلند رفتن امکانات و وسائل نظامی نیروهای مقاومت.
 - ۱۰ - تضاد چاره ناپذیر درونی میان مزدوران خلقی - پرچمی و فساد روز افزون شان.
 - ۱۱ - فساد و استفاده جویی نیروهای نظامی ارتش اشغالگر.
 - ۱۲ - تمرکز افکار بین المللی و "جهان آزاد" علیه تجاوز روس ها به افغانستان.
 - ۱۳ - تشدید تضاد بین دو ابرقدرت بر سر مسأله افغانستان و استفاده ابرقدرت رقیب از این مسأله.
 - ۱۴ - خرابی روابط بین المللی امپریالیسم روس در رابطه به دولت ها و احزاب مختلفه بر اساس تجاوز آن به افغانستان.
 - ۱۵ - انعکاس سرایت نهضت مقاومت آزادیخواهانه مردم ما در میان اقمار روسیه و تشدید مبارزات رهایی طلبانه در برخی جمهوریت های شوروی و یا کشور های اقمار آن.
 - ۱۶ - بوجود آمدن جنجال های درونی در داخل حزب و دولت شوروی بر سر مسأله افغانستان ...
- این مجموعه عوامل و موثرات بالای تجاوز گران امپریالیست روس فشار طاقت فرسائی را وارد آورده و مشکلات عدیده ای را پیش روی سیاست های خشن استعماری او خلق نموده است. این مشکلات سوسیال امپریالیسم را واداشته تا در رابطه به مسأله افغانستان که آنرا "زخم خونین" می نامد، دست به تغییر سیاست هایش بزند.
- برهمن مبناست که روس ها برای تلافی شکست نظامی شاخه های سیاسی، تبلیغاتی، روانی سیستم استعماری خود را با انعطافات خاص به مانور جدید کشانده اند.

- و اما جریانات و موثراتی که از درون خود روسیه در مورد قضیه افغانستان منجیت یک فکتور خاص عمل می کنند.

در درون حزب حاکم و دولت شوروی سالیانیست که دو جناح باهم در رقابت شدید برای کسب قدرت برتر به سر می برند؛ که خواه ناخواه هر یک از این دو جناح شیوه های معینی را برای استثمار خلق خود و در بند کشیدن ملل دیگر بکار می بندند.

- جناح مسمی به بوروکرات ها:

این جناح به رهبری برژنف در سیاست داخلی با تأکید روی بروکراسی حزبی و دولتی قدرت را قبضه کرده بود و در عرصه بین المللی، نیز برای پیشبرد نقشه های استعماری جهان گشایانه اش شیوه مداخلات مستقیم سیاسی - نظامی را برگزیده و با مداخلات خشن سیاسی و نظامی به ویژه در سه قاره آسیا، افریقا، امریکای لاتین، در رویارویی مستقیم با ابر قدرت رقیب قرار گرفت. به اساس این سیاست رقابت بین این دو ابرقدرت و تشدید تضاد فی مابین شان به حد اعلاى خودش رسید. ما طی دهه اخیر حاکمیت برژنف شاهد این گونه ماجراجوی ها، مداخلات نظامی و تشدید تشنج در اوضاع جهانی بودیم .

- جناح مسمی به تکنوکرات ها:

این جناح که در امتداد خط خروشف اخیراً در زمان استاد کارکشته (کا . جی . بی) اندروپوف میخواست جان بگیرد، با روی کار آمدن گرباچف قدرت حاکمه را در حزب و دولت از چنگ رقبای خود بدر آورد. و اکنون با استحکام یابی پایه های قدرتی خویش سیاست هایش را بر حزب و دولت مسلط ساخته است.

این جناح ضمن انتقادات نسبی از بوروکراسی دولتی و حزبی و سیاست های پیشین در عرصه بین المللی برای تحقق اهداف امپریالیستی اش اکنون عمدتاً بجای شیوه های مداخلات مستقیم نظامی - سیاسی می خواهد شیوه های غیر مستقیم رقابت های اقتصادی با غرب و نفوذ آرام سیاسی - اقتصادی در کشورهای عقب مانده سه قاره را در پیش گیرد.

چنانچه اخیراً ما شاهدیم که گرباچف به نمایندگی و رهبری این جناح سیاست های جدیدش را زیر نام (Perestroika) " دوباره سازی" و Glasnost یا " گشایش" طرح و به مرحله اجرا گذارده که بر اساس آن ضمن تغییر در سیاست های داخلی تغییراتی را نیز در عرصه بین المللی در سیاست هایش ایجاد نموده که در سطح جهانی موجب سر و صدای فراوان شده است. این سیاست ها دقیقاً با در نظر داشت مشکلات همه جانبه اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی ، اداری و نظامی درونی شوروی از یکجانب و با در نظر داشت مشکلات عظیم بین المللی آن از سوی دیگر، طرح ریزی شده است .

همزمان با این مشکلات فراگیر امپریالیسم شوروی و تغییر سیاست هایش، امپریالیسم رقیب نیز در منجلاب مشکلات مشابه قرار دارد که در نتیجه این عوامل، ضرورت نزدیکی ها و تباری دو ابرقدرت قوت گرفته و تحقق این تباری تأثیرات مهمی در مجموع اوضاع جهانی بجا گذاشته است.

اکنون در نتیجه تباری و تفاهم مؤقتی دو ابرقدرت، مصروف ساختن پلان ها، نقشه ها و تبادل امتیازات حاصل از این تباری اند. واضح است که این موضوع قبل از همه بر روی نهضت های آزادیبخش جهانی، به ویژه جنبش مقاومت قهرمانانه مردم ما تأثیر خواهد داشت. و به اینصورت جنبش پرصلابت مردم فداکار ما که طی یک دهه نبرد با تقدیم خونهای عظیم روس ها را عملاً به

شکست و عقب نشینی واداشته، جبراً در گرداب این تباری و مانورهای چند جانبه امپریالیستی، و مؤثرات منطوقی و نتایج خانه خراب کن ناشی از آن افتاده است.

روسها با استفاده از این اوضاع و تأثیرات زیادی که از ناحیه طرح سیاست های "نوسازی" و "گشایش" خود بجا گذاشته اند، میخواهند مجموعه مؤثرات برشمرده شده ای قبلی را در مسیری سوق دهند تا جنبش مقاومت ما را تحت الشعاع هیاهوی این سیاست ها قرار دهند و قضیه را طوری وانمود کنند که این خود روسهائیند که ارتش اشغالگر خود را از افغانستان بیرون می کشند، تا ازین طریق برای آبروی از دست رفته ای خود چاره سازی کنند. اما آیا شکست ارتش اشغالگر روسی در برابر اراده رزم جویانه خلق آزاده ما با اینگونه حرکات پوشیده خواهد ماند؟

این خیال خامیست که فقط مغز بیمار امپریالیستها می تواند آنرا در پندار خود بیوراند، ولی واقعیت شکست روس آنچنان جانگداز است که سر تا پای جنایتکاران روسی را میسوزاند.

ولی اینها همه یک جانب قضیه اند. جانب دیگر و حتی مهم آن اینست که این شکست آنگاهی قطعی، همه جانبه و کامل می شود که نتایج آن در خدمت پیروزی واقعی مردم افغانستان قرار گیرد. و آن عبارت است از قطع نفوذ امپریالیست ها، طرد عناصر وابسته و مزدور خارجی از ساحت زندگی سیاسی مردم و پیمودن راه مستقلانه آزادی، دموکراسی و پیشرفت و ترقی اجتماعی.

ولی واقعیت کنونی ما چگونه است؟

همانطوریکه دقیقاً شکست دشمن و عدم پیروزی واقعی خلق ما ترسیم کننده و بیان اوضاع کنونیست، خطوط به چهره هر افغان آزاده و رزمنده نیز آمیزه ای از لبخند و خشم است. اگر لبخند از بابت عقب نشینی نیروهای اشغالگر است، خشم و افسردگی آن از ناحیه ضعف و نبود یک بدیل قوی مردمی، آزادی خواه و آگاه است که بتواند به طور بالفعل در تقابل با سیاست های استعماری روسیه امپریالیستی و دولت مزدورش با ابتکار، آگاهی و رهبری خردمندان پیروزی واقعی را برای مردم ستمدیده و قهرمان ما تضمین و زخمهای شان را التیام بخشد.

ضعف ها و نابسامانی هائی که منجر به این اوضاع شده است چیست؟

ما در سه سال قبل نقاط اساسی ضعف جنبش مقاومت را نشانه گیری نموده و خاطر نشان ساختیم که دشمن از این نقاط ضعف بهره بر داری خواهد کرد و خطرات حاصل از آنرا نیز متذکر شدیم که اکنون خود مردم ما شاهد استفاده دشمنان از این نقاط ضعف و کاستی ها هستند. حال با در نظر داشت مطالب مطروحه در مقالات قبلی در این زمینه بار دیگر از زاویه دیگری نیز به این خلا و کمبود جنبش مقاومت که امکان مانور بیشتر برای دشمنان و خطرات بالفعل را برای جنبش بوجود آورده، اشاره می کنیم.

همانطوریکه وظایف دو دوره، یعنی قبل و بعد از پیروزی در مورد انقلابات آزادیبخش ضد امپریالیستی و جنگهای طولانی مطرح شد. اکنون از جنگ مقاومت دلیرانه مردم ما علیه تجاوز گران امپریالیست روسیه ده سال می گذرد. وطی این ده سال مناطق وسیعی از خاک کشور ما در کنترل نیرو های مقاومت بوده و تحت حاکمیت سیاسی - نظامی شان می باشد.

همچنان در محیط مهاجرت در حدود پنج میلیون آواره افغانستان عملاً شاهد نحوه برخورد دو نوع حاکمیت سیاسی رهبران امارت نشین در امور مختلفه ای مبارزاتی و زندگی خود بوده اند.

خوب است قضیه را بدین گونه مطرح نمایم که: طی این مدت در تقابل و مبارزه با نهادها، مدل ها و بدیل های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، تبلیغاتی و ... سیستم استعماری جنبش مقاومت نیز بایست نهاد ها، مدل، تأسیسات و بدیل های ضد استعماری، انقلابی و مردمی خود را جان بخشیده و استوارانه مستقر می ساخت تا ضمن درهم شکستن سیستم استعماری و حرکات چرخشی اش، توده میلیونی رزمنده با شیفتگی در استقرار و استحکام این نهاد ها می کوشیدند و به شکل زنده شاهد زندگی آزاد و خوشبخت فردای خود می بودند!

در بعد نظامی:

ما باید اکنون دارای یک ارتش منظم آزادیبخش می بودیم که لشکر های آن در شمال و جنوب، شرق و غرب کشور تحت فرماندهی زبده و واحدی قرار میداشت تا به عنوان بازوی مسلح و کارآ به پشتوانه و بر اساس توانمندی شگرف رزمی نیروهای مسلح مردمی با حراست از دست آوردهای حاصل از جنبش مقاومت تمام نقشه های امپریالیستی و توطئه های چند جانبه اجانب غارتگر و استفاده جو را قاطعانه خنثی می ساخت، تا جایی برای مانورهای امپریالیستی نمی بود. حداقل اکنون مجامع ملل متحد نیز برای استقرار امنیت و صلح بعد از خروج نیروهای تجاوزگر روسی در کشور عزیز ما با آشفته فکری در پی استمداد جوئی از نیروهای نظامی خارجی نمی افتید و مردم شیفته آزادی ما با عشق به بازوی مسلح مردمی خود و ستاد رهبری کننده آن، امنیت در جامعه و دفاع از تمامیت ارضی را با اعتماد کامل شایسته این نیروی تثبیت شده ملی می دید. چنانچه نمونه هائی از این پروسه را ما در بسا نهضت های آزادیبخش که بالاخره در شکل ستاد رهبری قابل قبول برای مردم داشتند می بینیم که بمجرد حاضر شدن امپریالیستها و تجاوزگران به خروج، الترناتیف های ملی و انقلابی که به میدان بوده اند، بلادرنگ مقدرات کشوری و لشکری را به عهده گرفته اند. مردم نیز با علاقه وافر از آن ها استقبال کرده حاکمیت آن ها را حاکمیت خود دانسته اند.

در ساحت سیاسی:

در تقابل و مبارزه با حاکمیت سیستم سیاسی مستبدانه و ضد مردمی تک حزبی غلیظ استعماری دولت مزدور که در آغاز از فرط قدرت استعماری خود را یکه تاز میدان می پنداشت و براین پایه با بی حیایی بجز خود بر مجموع نیروهای سیاسی کشور مهر نفی میزد، باید تاکنون جنبش مقاومت ما بدیل و مدل ابتدایی اولیه متضاد آنرا به شکل یک دولت مؤقت ملی، مردمی که به دور از انحصار گرائی، تعصب تاریک اندیشانه و وابستگی، ممثل واقعی یک اتحاد وسیع ملی و مردمی که واقعیت جامعه ما را بیان می کند، برکوه پایه های غرور انگیز افغانستان مستقر و مستحکم می ساخت.

حاکمیت سیاسی - ملی مردمی و عدالت پیشه ای که با خدمت بی دریغ به مظلومین افغانستان، مدافع سرسخت و امانت نگهدار ثروت ها و منافع ملی ما می بود تا توده های عظیم مردم خود را حاکم سر نوشت خود می دانستند و از دل وجان این نحوه حاکمیت سیاسی را می ستودند.

در عرصه بین المللی که جنبش مقاومت برحق ملت ما از پشتوانه بزرگ معنوی بی نظیر برخوردار است، در تقابل با تبلیغات دشمن تجاوزگر که از ابتدا جنبش مقاومت ما را حرکت فئودالی، ارتجاعی و "باسمچی" می خواند؛ جنبش مقاومت باید با در پیش گرفتن سیاست تبلیغاتی مترقی، مردمی، عدالت خواه و ملی فعالیت های مختلفه سیاسی - تبلیغاتی دشمن را که با فریب کاری شعار های ترقی خواهی، تمدن پسندی، کمک های انترناسیونالیستی بر چهره خود کشیده است، به شکل کامل افشأ و جایی برای مانور های سیاسی فعلی او که زیر نام " دولت ائتلافی " و " مصالحه ملی " فریب کارانه به پیش برده می شود، نمی ماند.

جنبش كبير و برحق مردم ما مى توانسته است مجموع امكانات اقتصادى و مالى جنبش مقاومت را با پلان گذارى براى يك جنگ طولانى و حركت در جهت خود كفائى پايه هاى "اقتصاد جنگى" مقاومت را اساس گذارى نمايد تا بر اساس آن ضمن مبارزه با پلان هاى مؤثرات اقتصادى دشمن، مردم زجر كشيده و فقير ما را نيز در جنگ مدد رساند.

مسئله درد آور ديگر در اين زمينه موضوع كمك هاى بين المللى است كه به نام مجاهدين و مهاجرين در اشكال متنوع سرازير شده است. اين كمك ها اساساً حق آن توده هاى عظيم رزمنده و فقير و ستمشى است كه زير آفتاب سوزان در كمپ ها با زندگى بخور و نمى ر در اوج فقر شكنتجه مى شوند. ولى با ايمان قوى چون كوه استوارانه مقاومت مى كنند و بسان قهرمانان زخم خورده و به زنجير كشيده با غرور بتمام پيشنهادات پرزرق و برق دولت مزدور ريشخند زده اند.

بلى! اين كمك ها حق اينان است حق سنگر نشينان، يتيمان و بيوه زنانى است كه پدران و شوهران شان را فدائى ميهن و ايجاد نظام عادلانه و مردمى کرده اند و منتظر اند تا حاصل اين خونها را كه به پاي درخت آزادى و رهائى ريخته اند، بر چينند.

لذا اين حق بايد در جريان جنبش حق طلبانه مقاومت به حق داران مى رسيد و برسد تا خلق محروم، فقير و آواره ي مانمونه اى از تقسيم عادلانه امانت نگهدارى و حراست از اموال "بيت المال" را قبل از پيروى كامل به چشم سر مشاهده مى كردند و با اعتقاد به رهبرى جنبش مقاومت اعتماد سپردن ثروتهائى ملى و مقدرات خود را به طور كل بدان ها مى نمودند!!!

پول هاى فراوان براى اعمار پروژه هاى اقتصادى، طبى، فرهنگى و... ارسال شده است. طى اين ده سال بايد اين پروژه ها در راه كمك به مستحقين بكار مى رفت! و...

در ساحة فرهنگى:

برضد فرهنگ اسارت بار و ضد ملى و ارتجاعى - كه دولت مزدور نيز با تمسك به تبليغات ارتجاعى بخشهاى از جنبش مقاومت همواره نهضت مقاومت ما را كلاً ارتجاعى و ضد ترقى خوانده است، جنبش مقاومت پرشور خلق ما به نهضت فرهنگى ملى، آزاديخواه و مترقى ضرورت داشته است تا با افشاء ماهيت فرهنگ استعمارى- ارتجاعى، در سطح ملى و بين المللى هويت ملى، آزاديخواه و مترقى جنبش مقاومت را براى رسوائى دشمنان اين فرهنگ، تثبيت و تسجيل مى نمود. اين امر ميسر نميگردد مگر اين كه سپاه پيشتاز و روشن فكر فرهنگى كشور با بسيج و همسوئى اين نهضت بزرگ را آگاهانه هدايت مى كرد. و همين طور در ساحات ديگر تا آخر...

در نتيجه گيرى خلاصه نهاى بايد گفت كه: طى اين ده سال بايد جنبش مقاومت حق طلبانه خلق ما در جريان رشد مستقلانه اش نهاد ها، مدل ها، تأسيسات و بديل هاى مشخص سياسى، اقتصادى، اجتماعى، فرهنگى، نظامى و ... در تقابل با نهاد ها، مدل ها، تأسيسات و بديل هاى استعمارى - ارتجاعى را عملاً متحقق مى ساخت.

و اما ما در اينجا بجاي بر شمردن يك به يك وابستگى هاى تفرق زا كه جنبش مقاومت ما را شقه، شقه نموده است، چپاول گرى هاى وحشتناك، ظلم و حق تلفى هاى فراوان، حاكميت انحصار گرايانه توأم با بى عرضه گى هائى كه طى اين مدت در حق مردم بپاخاسته و قهرمان، از جانب نيروهاى ارتجاعى كه با هزار و يك رشته در وابستگى و سر سپرده گى به قدرتهاى بيگانه بسر مى برند، همين قدر متذكر ميشويم كه:

آری! اینگونه نهادها، مدلها، بدیلها، و بالاخره حاکمیت سیاسی - نظامی را مردم به خون نشسته و آزاده‌ها با گوشت و پوست لمس کردند. آنهم به صورتیکه اگر از یکسو امپریالیستهای تجاوزگر روسی و دولت مزدور، بر جان و مالشان و بر ثروت‌های مادی و معنوی‌شان آتش زدند و زمینهای سوخته بجا گذاشتند؛ از سوی دیگر نیز نحوه رهبری، حاکمیت، امانت‌نگهداری، عدالت‌خواهی، حراست از ثروت‌های ملی و ... را که طی این مدت نیروهای ارتجاعی و وابسته با استفاده از امکانات بادآورده جنبش مقاومت به پیش برده‌اند، با چشم سر مشاهده نمایند. و اکنون رزمندگان و مردم قهرمان ما، چه در داخل و چه در محیط مهاجرت از این ناحیه و از این تجربه داغ‌های خون‌چکانی را بر پیکر خود حمل می‌کنند که فریاد درد آن هر طرف بلند است.

چه ملت ما خود این جریان‌های اسفناک را بهتر از ما لمس و درک کردند، این همان جانب‌قضیه است که مردم رزمنده و آزاده‌ها در لحظه کنونی نمیتوانند با وجود دیدن شکست نسبی دشمن، خشم و افسردگی خود را پنهان کنند. بر اساس واقعیت این فشار دوجانبه است که مردم ما از افتادن سرنوشت‌شان بدست این دو نیرو (استعماری - ارتجاعی) سخت در نگرانی بسر می‌برند و در جریان پالیدن رهبران واقعی و گم‌گشته‌گان خود از فرط تنگ‌دستی و عسرت به راه‌سومی پندارگرایانه روی خوش‌شان می‌دهند. و براساس این اوضاع و پیدایی این گرایش است که شرق و غرب روی استفاده‌سوء از این حالت در پی ایجاد بدیل‌های وابسته و غیرمردمی "سومی" هستند.

و اما در این میان باید نگاهی به رهبران صدیق زحمتکش‌شان افغانستان و پاسداران اصیل آرمان‌آزادی واقعی کشور و رهایی‌ستمدیدگان انداخت.

نیروهای اصیل انقلابی و ملی در رهسپری راه صعب‌العبور و خونین مبارزاتی همواره از میان این دو کوه‌گران ستیزنده به پیش شتافته و بعنوان ستاد پیشتاز، پیش‌مرگ، روشنگر و خدمتگذار ستمکش‌شان افغانستان فریادش را بلند نگهداشته و کوشش نموده تا با گذار از میان موج‌های آتش و خون خود را به لشکر رزمنده رنجبران - که بار اساسی جنبش مقاومت را بر شانه‌های خود حمل می‌کنند - در آمیزد. ولی استعمار و ارتجاع با هراس مرگ‌آور از این در آمیزی همه امکانات‌شانرا در خدمت گرفته‌اند تا با استفاده از این خلاء مؤقت به امیال ضد ملی و ارتجاعی خود برسند و نگذارند جنبش مقاومت عظیم مردم ما به یک انقلاب واقعی رهایی‌بخش ملی و ضد ارتجاعی تکامل نماید.

روسها و دولت مزدور با تشخیص این مجموعه از نقاط ضعف که بوسیله نیروهای ارتجاعی و وابسته بر جنبش مقاومت ما تحمیل شده و مردم ما را در وضعی قرار داده که آماده فریب خوردن شوند، می‌کوشند با طرح سیاست‌های جدید و با استفاده از فضای سایه روشن تباری اخیر (که عوام‌لش خلاصتاً اشاره شد) و با در نظر داشتن وضع منطقه که به گفته معروف (هرکس برای مقصد خود دلبری کند) جنبش مقاومت ما را در گرداب این سیاست‌ها و تباری‌ها استحاله نماید.

دولت مزدور که حال از نفس افتاده و "کش" انحصار طلبی قدیم خود را ندارد، از ارتجاع و وابستگان امپریالیسم رقیب امداد می‌طلبد تا سهم پیشین خود را در استثمار خلقها و استعمارشان و سرکوب نهضت اصیل انقلابی و ملی قبول نمایند، و اکنون روی چند و چونی این مسئله و تقسیم‌باهم دیگر چانه می‌زنند. در این صورت است که "کنفرانس ژنو" که زیر نظارت و رهبری دو ابرقدرت در جریان است، محل خوبی برای این معامله‌گری تشخیص شده است.

روسها برای خروج نیروهای نظامی خود و انجام معاملات و تبادل امتیازات حاصل از تفاهم و تباری‌ها با امپریالیسم رقیب، بر علاوه میانجی‌قبل از همه ضرورت شدید به "بینی خمی‌ری" دارند. برای رسیدن به این آرزو با تمنای فراوان از همتای غربی خود کوشش مینمایند تا در "کنفرانس ژنو" با بینی بریده در مقابل نمایندگان فرمایشی قسمتی از جنبش مقاومت نیز قرار نگیرد. همتای غربی

اش نیز به پاس همخونی، هم سرشتی و تباری اخیر این اجازه را به وابستگان خویش نداد. بدین ترتیب مقاولات و قرار دادهای "ژنو" نه تنها بدون در نظر داشت اراده خلل ناپذیر رزمندگان آزاده مردم قهرمان بخون نشسته ما و نمایندگان واقعی شان به امضا رسید، که حتی رهبران فرمایشی مقاومت نیز با رسوائی تمام در حاشیه ماندند. بنابراین وضعیت دولت مزدور تا اکنون مسائل مطروحه در "کنفرانس ژنو" را با بی شرمی تکراراً بخاطر "حل مسئله اوضاع اطراف افغانستان" می خواند.

با این حال به شکل تأسف انگیزی با استفاده از این جریانات می خواهد "آفتاب را با دو انگشت پنهان" نماید و بدین طریق از آتش فشانی انکار نماید که شعله های آن تا دور دست ترین نقاط جهان دشمن تجاوز گر را تعقیب می نماید.

البته بنابر عوامل متذکره با به اجرا در آمدن کامل مواد قرارداد های "کنفرانس ژنو" و پیاده شدن پلان های پشت پرده، تغییرات مهمی در اوضاع سیاسی افغانستان قابل پیش بینی است. همچنان الزامات جدیدی در دو کشور همسایه به ویژه پاکستان به عنوان پشت جبهه مقاومت به وجود می آید که بنابراین رزمندگان آزاده افغانستان بازهم در شرایط بدتری قرار خواهند گرفت .

با این حال برای جلوگیری از رشد تکامل و تعالی جنبش مقاومت دلیرانه خلق ما تا یک انقلاب آزادیبخش ملی، ضد ارتجاعی و پیروزی آن و کوشش برای به انحراف کشیدن آن " اتودینامیزم" که ما سال های قبل روی آن صحبت نموده بودیم، اکنون تمام مؤثرات حاصل از تباری و تفاهم مؤقت امپریالیستی و مؤثرات منطقه ای و بین المللی و توازنات داخلی دست بدست هم داده با مانور و خدعه و با استفاده از نقاط ضعف برشمرده شده (در حال پیشروی اند) میخوانند واقعیت فاسد جدیدی را جانشین واقعیت فاسد پارینه سازند.

سوم: راهی را که اکنون باید پیمود: سیمای کلی اوضاع کنونی را بر اساس توضیح جریانات فوق در حد ممکن ترسیم نمودیم . در میان این سیمای کلی دو جریان اساسی با دو سرشت و ماهیت متضاد و مخالف در وجود سه نیروی درگیر به مشاهده می رسد که بویژه در این لحظه حساس در حال مبارزه سرنوشت ساز بسر می برند.

جریان اولی جریان نیست با ماهیت وابستگی، ارتجاعی که در خود انقیاد، برده گی، استثمار، خفقان، انحصار طلبی و استبداد را حمل و نمایندگی می کند. این جریان شامل دو نیروست که ضمن همسرشتی در تقابل و تضاد مؤقتی نیز بوده است. یکی نیروی وابسته به استعمار گر روس، دیگری نیروی ارتجاعی وابسته به رقبای روس.

جریان و روند اساسی دوم، جریان و روندیست آزادیخواهانه، انقلابی و ملی که آزادی، دموکراسی، عدالت و ترقی اجتماعی را نمایندگی می کند.

نتایج مبارزه و نبرد این دو جریان اساسی در وجود سه نیروی متذکره تعیین کننده و مشخص کننده ای سر نوشت جنبش مقاومت جامعه و انقلاب می باشد.

تباری های اخیر بین ابر قدرت ها معامله گری های جدید از جمله مسائل مطروحه در " کنفرانس ژنو" روی جریان و روند اولی کار می کند و مصروف معامله نزدیک ساختن و آشتی دو نیروی شامل در این جریان است که در صورت عدم موفقیت نزدیکی لازم میان این دو نیرو (ارتجاع و استعمار) در پی سازماندهی نیروی سومی خواهد شد که نقش میانجی در بین دو نیرو را داشته باشد و در جهت تعادل قوا میان شان بکوشد.

همچنان باید در نظر داشت که نیروهای انحصار گر و ارتجاعی وابسته از یکسو، و نیروهای دولت مزدور از سوی دیگر میکوشند تا جنبش مقاومت ملی ضد استعماری خلق ما را تبدیل به جنگی برای تحکیم و استقرار قدرت انحصار گرایانه خود سازند و توده های میلیونی مردم نا آگاه ما را به عنوان گوشت دم توپ مورد استفاده آمال و آرزوهای استعماری و ارتجاعی خود قرار دهند. در اینصورت وظیفه مردم آزاده و ستمدیده و نیروهای ملی - انقلابی و آزادیخواهست تا این جنگ را به جنگ واقعی ضد استعماری و ضد ارتجاعی تبدیل نمایند.

از جائیکه منافع طبقات محروم و ستمکش افغانستان - که قهرمانان واقعی جنگ کبیر میهنی اند - و همه نیروهای انقلابی - ملی، آزادیخواه و غیروابسته در قطب مخالف جریان اولی قرار دارد و این جریان دومی بنابر ماهیت خود در حال تکامل است و بنابر قانونمندی های عینی تکاملی جامعه، هیچ نیروئی را یارای جلوگیری از این تکامل نیست؛ حرکت این جریان هم سمت با حرکت تکامل تاریخ است.

در نتیجه این حرکت خلق قهرمان ما باید این جنبش مقاومت قهرمانانه را با رهایی از قید و بند های ارتجاعی - استعماری، به انقلاب با عظمت ارتقا و تکامل دهد که در نتیجه آن تمام زنجیر های انقیاد، وابستگی، ظلم و بی عدالتی و عقب ماندگی در تمام اشکال آن از اساس و پایه فروریزد. فقط از این طریق توطئه ها، خدعه ها و معامله گری های استعماری و ارتجاعی خنثی و نقش بر آب می شود و مردم قهرمان ما در تمام ساحات درونی و بیرونی خود حاکم سرنوشت خود می شوند.

برای تحقق این هدف مقدس بایست همه عناصر جریان دومی یعنی: همه نیروهای ملی - انقلابی، وطندوست و آزاده، غیروابسته و مترقی در محمور شعار ملی و انقلابی بسیج گر بدور از انحصار طلبی ها، تعصب گرائی ها و خورده کاری های خود اندیشانه یک اتحاد وسیع ملی و انقلابی را اساس گذاری نمایند تا در چنین برهه تاریخی مهم که خیانت ملی و ضد انقلابی از سوی امپریالیستها و وابستگان شان در حال تکوین است با احساس رسالت و مسؤولیت تاریخی ملی خویش دین شان را ادا نمایند.

قبل از همه نیروهای متشکل انقلابی - ملی و غیروابسته وظیفه دارند تا بیدریغانه در جهت تحکیم ارتباط و ایجاد پایه های اساسی این اتحاد بکوشند. تا بر اساس تحقق این اتحاد بتوان دامنه آنرا گسترش بخشید در تمام محل ها و ساحات بویژه با تشکل های مستقل محلی، قومی اقلیتی و ... این اتحاد را پیوند زد.

عناصر روشنفکر آزاده و میهندوست ما می توانند در اشکال مختلف تشکل های اتحادیوی را سازمان بخشیده و گسترش دهند. و این تشکل ها را با اتحاد وسیع ملی و انقلابی در ارتباط آورده و پیوند بزنند.

وظیفه همه نیروهای ملی و انقلابی و غیروابسته است تا در تمام این زمینه ها بویژه با رزمندگان سنگر نشین و آزاده و مردم قهرمان ما به کار روشنگرانه بپردازند.

مردم آزاده، قهرمان و ستمکش ما بعنوان لشکر اساسی نبرد پر عظمت ضد تجاوزی، در جریان ده سال مقاومت افتخار آفرین باید بخوبی دریافته باشند که هیچ قدرت، نظام و دولتی را یارای ایستادگی در برابر خیزش طوفانی آن ها نیست. این سپاه مردمی برای پیروزی واقعی باید رهبران واقعی خود را دریابند و با درآمیزی با تشکل های سیاسی پیش آهنگ خود - که در میدان رزم، صداقت، پایداری، عدم وابستگی و عشق شان به توده های محروم و مظلوم را به اثبات رسانده اند، این انقلاب پیروزمند را متحقق سازند. تا این انقلاب درفش آزادی را بر فراز قله پر افتخار افغانستان واقعاً مستقل، آزاد، مترقی و شگوفان به اهتزاز در آورد. به امید این پیروزی.

" به هم یگانه شوید ای عقاب های غیور که کرگسان پی تاراج تان یگانه شدند "

(پایان)

از شماره هفدهم، دوره سوم " ندای آزادی " ارگان نشراتی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان(ساما) جوزای سال ۱۳۶۷ مطابق می ۱۹۸۸ میلادی.